

مرجع بصیر و اسوه منتظران

گفت وگو با استاد خارج حوزه علمیه قم حاج شیخ حسن صافی گلپایگانی

رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای در پی رحلت آیت‌الله‌العظمی صافی گلپایگانی ^ﷺ پیام تسلیتی بدین شرح ارائه نمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم با تأسف خیر درگذشت فقیه عالی‌مقام و مرجع بصیر، حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی ^{رحمه‌الله} را دریافت کردم. ایشان از استوانه‌های حوزه علمیه قم و از برجستگان علمی و عملی و پرسابقه‌ترین عالم دینی در آن حوزه مبارک بودند. در دوران مرحوم آیت‌الله بروجردی در شمار برترین تلامذه آن استاد بزرگ، در زمان مرحوم آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی همراه و مشاور علمی و عملی ایشان و در دوران انقلاب، امین و مورد اعتماد حضرت امام خمینی ^{رحمه‌الله} به‌شمار می‌رفتند. سال‌ها در شورای نگهبان رکن اصلی آن شورا محسوب می‌شدند و پس از آن هم، همواره درباره مسائل انقلاب و کشور، دلسوزانه و مسئولانه ورود می‌کردند و بارها اینجانب را از نظرات و مشورت‌های خود مطلع و بهره‌مند می‌ساختند. قریحه شعری، حافظه تاریخی، پرداختن به مسائل اجتماعی از دیگر ابعاد شخصیت این عالم کهن‌سال و بزرگوار بود. رحلت ایشان برای جامعه علمی دینی کشور مایه تأسف است. اینجانب به خاندان مکرم و فرزندان گرامی ایشان و نیز به مراجع معظم و علمای اعلام حوزه علمیه و مقلدان و ارادتمندان ایشان به‌ویژه در قم و گلپایگان تسلیت عرض می‌کنم و رحمت و مغفرت الهی را برای ایشان مسألت می‌نمایم.» ^{سیدعلی خامنه‌ای (۱۴۰۰/۱/۱۲)}

۱۲ بهمن ۱۴۰۲ مقارن با دومین سالگرد رحلت مرجع عالی‌قدر جهان تشیع آیت‌الله‌العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی ^{رحمه} است. به‌همین مناسبت هفته‌نامه افق حوزه در گفت‌وگویی تفصیلی با فرزند ارجمند ایشان، استاد حسن صافی گلپایگانی، به بررسی جنبه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی ایشان پرداخته است.

▣ **در ابتدا تشکر می‌کنیم از حضرت‌عالی که این فرصت را در اختیار هفته‌نامه افق حوزه قراردادید؟ اگر اجازه‌بفرمایید سؤال اول را با تبیین خصلت‌های مهم و شاخص اخلاقی والد معظم شروع کنیم؛ لطفاً قدری در این موضوع برای ما بگویید.**

● این ایام مقارن با سالگرد رحلت مرجع فقید جهان تشیع حضرت آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی ^{رحمه} است و بنده نیز از هفته‌نامه افق حوزه تشکر می‌کنم که به‌سهم خود در بزرگداشت عالمان بزرگ و این بزرگ‌مرد فقید تلاش می‌کند.

شاید بتوان گفت یکی از علل مهم توفیقات علمی و معنوی ایشان، اخلاص ایشان بود. ایشان تمام کارهای‌شان را برای خدا انجام می‌دادند. حدود ۸ سال دبیر شورای نگهبان بودند و در این مدت، مستمر از قم به تهران می‌رفتند. من بارها این عبارت را از ایشان شنیدم که می‌گفتند: «یک‌بار برای غیر خدا به تهران رفتم. هر بار به تهران رفتم برای خود تا اگر مصوبه‌ای خلاف شرع بود، جلوی آن را بگیرم». همچنین به فکر مصالح نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز بودند. در آن زمان کشور وضعیت خاصی داشت و گرفتار جنگ و مشکلات فراوانی بود و ایشان تلاش می‌کردند تا بتوانند، به‌نظام و جامعه اسلامی خدمتی کنند. آن اخلاصی که ایشان داشت، شاید یکی از عوامل مهم موفقیت ایشان بود.

▣ **یکی از مهم‌ترین خصوصیات اخلاقی ایشان، جنبه ولایت‌مداری و توجه به اهل بیت ^{علیهم‌السلام} است. راجع به این خصوصیت اخلاقی ایشان توضیحی بدهید؟**

● در کنار اخلاص بالایی که والدمان داشتند، جنبه توسلی ایشان به اهل بیت ^{علیهم‌السلام} و به‌خصوص وجود مقدس آقا امام زمان ^{علیه‌السلام} بسیار پررنگ بود. ایشان علاقه شخصی به امام زمان ^{علیه‌السلام} داشتند. من حس می‌کردم که ایشان یک عاشق دل‌باخته و شیفته واقعی آقا امام زمان ^{علیه‌السلام} بودند. این نگاه‌ها در شکل‌گیری شخصیت و توفیقات معنوی بسیار مؤثر است. اینکه کسی خودش را سرباز امام زمان ^{علیه‌السلام} بداند و باید کاری کند که رضایت امام زمان ^{علیه‌السلام} را داشته باشد، بسیار مهم است. یک‌لحظه از عمر ایشان بیهوده نبود؛ یعنی این طور نبود که یک ساعت در اینجا بنشینند و صحبت کنند و یا مطالبی بگویند که به درد دین و دنیای‌شان نخورد. هرچه بود، برای خدا بود. کسی که خدمت ایشان می‌آمد، یا از آیات قرآن برای آن‌ها می‌گفتند و یا حدیث می‌گفتند و اگر مسائل علمی بود که مسائل علمی مطرح می‌شد.

▣ **حضرت‌عالی به دو خصوصیت اخلاقی اخلاص و توسل به اهل بیت ^{علیهم‌السلام} مرحوم آیت‌الله صافی ^{رحمه‌الله} اشاره کردید که این دو فضیلت اخلاقی، در موفقیت‌های علمی و معنوی ایشان بسیار تأثیر داشت. اگر بخواهیم، به برخی دیگر از این خصوصیات اشاره‌ای داشته باشیم، چه خصوصیات مهم دیگری را می‌توانید ذکر کنید؟**

ه‌در ندان‌عمر!

آیت‌الله‌العظمی صافی ^{رحمه‌الله} از دوران جوانی بسیار بخات بودند و اکثر مجالس علمی ایشان با مباحثه می‌گذشت. در مجلسی که عده‌ای از طلاب، بزرگان و فضلا در آن بودند، شروع به بحث‌های علمی می‌کردند و نمی‌گذاشتند، مجلس بیهوده و بدون بهره بگذرد. تمام آتات عمرشان برای خدا بود و بیهوده مصرف نمی‌شد و بارها و بارها به ما این نکات را تذکر می‌دادند.

همت بلند

یکی دیگر از مهم‌ترین خصلت‌های اخلاقی ایشان، پشتکار عجیب‌شان بود. هم در درس خواندن در زمان جوانی و هم در تألیف کتاب‌ها، پشتکار عجیبی داشتند. ایشان وقتی می‌دیدند که به اسلام و یا مبانی دین ما هجمه‌ای شده است، وظیفه خودشان می‌دانستند که جواب بدهند. کتاب منتخب‌الآثر را که می‌نوشتند- این کتاب را هفتاد سال قبل به‌تنهایی در زمانی که هنوز

رایانه و این امکانات نبود، به نگارش درآوردند- به‌گفته خود ایشان: «گاهی اوقات برای این‌که یک حدیثی را پیدا کنم، یک دوره کتاب را از اول تا آخر می‌دیدم؛ مثلاً تاریخ بغداد آن زمان ۱۴ جلد بود. از اول تا آخر این کتاب را می‌دیدم که حدیثی را که برای کتاب منتخب‌الآثر لازم است، از آن استخراج‌کنم». البته وقتی این‌ها را می‌دیدند، چیزهای دیگری هم به درشان می‌خورد، مطالب علمی که داشت، این‌ها را استخراج می‌کردند.

گاهی اوقات والده می‌گفتند: «وقتی که این کتاب منتخب‌الآثر را می‌نوشتند، خدمت ایشان می‌آمدم و می‌گفتم که زمان غذا خوردن است. ایشان مشغول بودند. غذا را خدمت ایشان می‌گذاشتم که خودشان غذا بخورند. بعد دوباره برمی‌گشتم و می‌دیدم که غذا را نخورده‌اند. گاهی اوقات می‌آمدم و می‌دیدم که روی کتاب خوابشان برده است». این چنین برای نوشتن این کتاب و تألیفات دیگر زحمت می‌کشیدند؛ چه تألیفات فقهی، چه تألیفات اصولی و چه کتاب‌هایی که در دفاع از حریم اهل بیت ^{علیهم‌السلام} بود.

تألیفات متناسب با نیاز روز جامعه

هر کتابی که ایشان نوشتند علنی داشته است؛ یعنی این‌طور نبوده که مثلاً یک کتابی را بنویسند که مثل آن به جامعه باشد و حالا ایشان هم بگویند که ما کتابی نوشتیم. کتابی‌که می‌نوشتند، همه این‌ها شناسنامه دارد، روی چه جhti این کتاب را تألیف کردند. درباره وجود مقدس آقا امام زمان ^{علیه‌السلام} بیش از ۲۰ جلد کتاب فارسی نوشتند. تخصصی که در مسائل مهدویت داشتند، در حوزه علمیه قم و حتی در حوزه علمیه نجف مانند ایشان نبود. این کتاب منتخب‌الآثر دلیل بر همین است که از بهترین کتاب‌هایی که در عصر غیبت درباره آقا امام زمان ^{علیه‌السلام} نوشته‌شده، همین کتاب است. الان هم محققان و کسانی که می‌خواهند، درباره وجود مقدس امام زمان ^{علیه‌السلام} تحقیق کنند، لازم است که حتماً به این کتاب مراجعه‌کنند.

کتاب‌های دیگری هم داشتند که کتاب‌های فقهی، اصولی، اعتقادی، درباره آقا امام حسین ^{علیه‌السلام} و غیره بودند. نمی‌دانم شما در آن زمان در قم بودید یا نه کتابی علیه حماسه عاشورای امام حسین ^{علیه‌السلام} نوشتند که سروصدا کرد. ایشان در آن زمان جواب آن کتاب را نوشتند که به‌نام «شهید آگاه» بود. خود نویسنده آن کتاب گفته بود که از بهترین جواب‌هایی که به من داده شد، همین کتاب «شهید آگاه» بود.

▣ **یکی از امور مهمی که حوزه‌های علمیه نسبت به آن مسئولیت دارد، مسئله تبلیغ است. نگاه حضرت آیت‌الله صافی ^{رحمه‌الله} به مقوله تبلیغ چگونه بود؟**

● ایشان خودشان را به‌عنوان یک مبلغ می‌دانستند و همیشه به آقایان طلاب توصیه می‌کردند که در ایام

خاص تبلیغی مانند محرم و صفر و رمضان به تبلیغ بروید. در طول زمان مرجعیت‌شان همیشه عده زیادی از مبلغان را به مناطق مختلف کشور و حتی خارج از کشور و به‌خصوص به مناطق محروم می‌فرستادند. شاید بعضی سال‌ها حدود ۳۰۰ نفر مبلغ با هزینه خودشان به اقصی‌نقاط کشور می‌فرستادند. حتی به مناطقی مبلغ می‌فرستادند که وضعیت مالی میزبانان به‌حدی نبود که از مبلغین پذیرایی کنند؛ اما ایشان برای میزبانان وسایل مورد نیاز پذیرای از مهمان را هم می‌فرستادند که از این‌ها پذیرایی کنند و خیلی روی این مسائل حساس بودند. یک مسئله مهمی که لازم است گفته شود، این است که ایشان در طول این سال‌ها که مبلغ می‌فرستادند، به مبلغین سفارش می‌کردند که راضی نیستم، نام من را رد در آنجا ببرید. اصلاً نگویند که شما از طرف دفتر چه‌کسی به آنجا رفته‌اید. راضی نیستم که عکس من را هم ببرید. یک‌بار یکی از آقایان عکس ایشان را برده بود و ایشان خیلی ناراحت شده بود. گفتند: برای چه بردید؟ تماس بگیرید که خود این آقا برگردد و عکس را هم بیاورد. چرا این کار را کرده است؟ الحمدلله این بشارت را عرض کنم که بعد از رحلت ایشان، این سیره حسنه تبلیغی ادامه دارد. به‌عنوان مثال در ایام فاطمیه امسال بیش از ۱۰۰ نفر مبلغ از سوی دفتر ایشان به مناطق محروم فرستاده‌ایم.

مرحوم والد ^{رحمه‌الله} در ایام جوانی خود از مبلغان و وعاظ معروف بودند. پدر بزرگوارشان این مسائل را به ایشان تعلیم داده بود که بالای منبر چه بگویند و چه بخوانند. ایشان می‌فرمودند: «حدود ۱۴-۱۳ ساله بودم که به مشهد مقدس مشرف شدم. روزها در مسجد گوهرشاد برای مردم صحبت می‌کردم. روی یکی از این صندلی‌ها نشستم؛ به‌طوری‌که مردم دور من جمع شدند؛ چند روزی که در آنجا بودیم. مردم مرا رها نمی‌کردند و هرروز برای مردم صحبت می‌کردم».

خاطره تبلیغی همدان

می‌گفتند: زمانی به یکی از شهرهای همدان رفته بودم. حالا نمی‌دانم مالیر یا توپس‌ران بود. وقتی به آنجا رفتم، می‌خواستم به کربلای معلا بروم؛ ولی طوری شد که گویا به دهه اول محرم رسیده بود که در آنجا ماندم. بعد وارد مجلس شدیم و شب اول یک بزرگواری به منبر رفت و من هم، اجازه گرفتم که بعد از ایشان منبر بروم. ایشان مثلاً درباره زهد صحبت کرده بود و من هم، رفتم و درباره زهد صحبت کردم و مطالبی را که ایشان گفته بود، دنبال کردم. مردم خیلی خوششان آمد. فداشب هم گفتند که شما هم بیایید. آن آقا منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد. من نمی‌دانستم که چه می‌خواهد بگوید. مثلاً درباره انفاق صحبت می‌کرد. من پشت سر ایشان می‌رفتم و درباره انفاق صحبت می‌کردم. ۱۰ روزی که در آنجا بودیم، همه علمای شهر متحیر شده بودند که



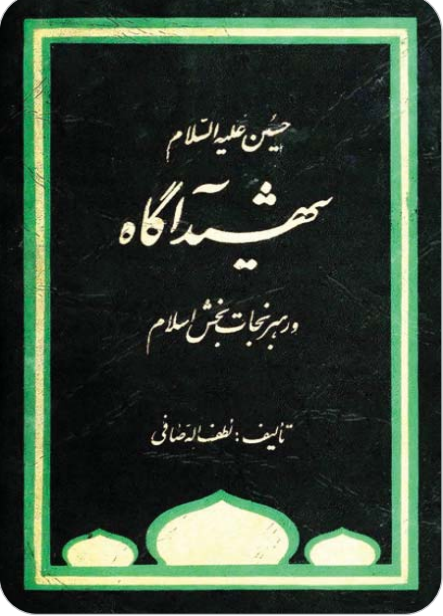
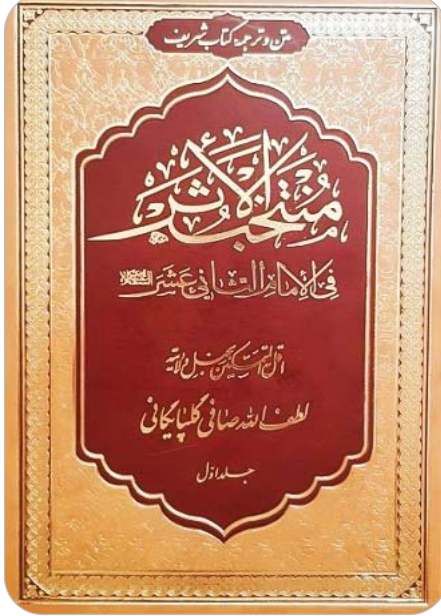
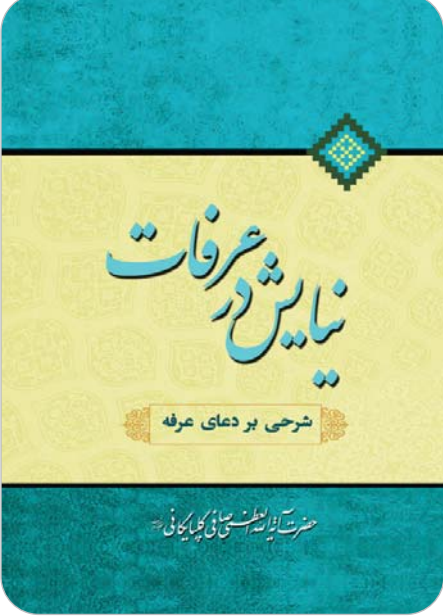
چطور چنین شخصیتی می‌تواند بعد از صحبت او، مثلاً درباره موضوعی که صحبت شده است، صحبت کند و مطالب بدیعی را مطرح کند.

تبلیغ در قهوه‌خانه

همچنین می‌گفتند: یک‌بار در ایام جوانی به کربلای معلا می‌رفتم. هوا هم خیلی سرد بود، باران می‌آمد. وارد قهوه‌خانه‌ای شدم که شب در آنجا استراحت‌کنم و صبح به‌طرف کربلای معلا بروم. دیدم که عجب قهوه‌خانه‌ای است! یک عده در آنجا نشسته‌اند و مشغول قمار هستند و کارهای خلاف شرع می‌کنند. من این‌ها را دیدم و خیلی تعجب کردم و دیدم که نمی‌توانم در آنجا بمانم و بیرون رفتم. بیرون که رفتم، دیدم آن قدر هوا سرد است که نمی‌توانم در بیرون بمانم. بعد به قهوه‌خانه برگشتم و یک جای خالی در میزی بود، در آنجا نشستم. بعد با کسی که نزد من نشسته بود، صحبت کردم. بلندبلند صحبت کردم؛ به‌طوری‌که در میز اول همه متوجه من شدند، بعد میز دوم متوجه شدند؛ به‌نحوی شد که وقتی داشتم صحبت می‌کردم، تمام کسانی که مشغول کار خلاف بودند و قمار می‌کردند، همه کارشان را کنار گذاشتند و به‌طرف من آمدند و من هم برای آن‌ها تبلیغ دین و روایت و حدیث و قرآن کردم.

تبلیغ در تاکسی

زمانی در همین ایام مرجعیت‌شان در مشهد بودند و ایشان صبح‌ها تاکسی می‌گرفتند و به‌طرف حرم مطهر می‌رفتند و بعد در آنجا از حرم بیرون می‌آمدند و شخصی که با ایشان بود، یک تاکسی می‌گرفت و بعد به منزلشان می‌رفتند. می‌فرمودند: یک روز بعد از زیارت آقا علی‌بن موسی‌الرضا ^{علیه‌السلام} از حرم بیرون آمدم. این شخصی که با ایشان بود، رفت تاکسی بگیرد. بعد خدمت آقا آمد و گفت: آقا! این شخص راننده وضعیت خاصی دارد، درویش‌مانند است و سبیل‌های این‌طوری دارد. شما حاضر هستید، سوار خودروی او شوید؟ گفتند: بله. رفتند سوار ماشین ایشان شدند و دیدند که عجب! گویا از اهل صوفیه و تصوف بود. عکس مرشدشان را هم در بالا گذاشته بود. با او صحبت کردیم. آن شخص گفت: اگر سر من برود، حاضر نیستم، سبیل‌هایم را بزنم. آقا گفته بودند: بگذار در جای خودش باشد و تکانش نده. در بین راه با ایشان صحبت کردم و شاید ۳۰-۲۰ دقیقه در مسیر منزل با او صحبت کردم. گفتند: با او خداحافظی کردم و آدم و فردا باز به حرم مطهر مشرف شدم. بعد از زیارت که از حرم بیرون آمدم. آن آقا آمد و گفت: همان راننده دیروزی در اینجا ایستاده و می‌گوید که آقا سوار ماشین من شوند. رفتم و دیدم که عجب عرض شده است. نه آن عکس هست و نه آن سبیل‌های دیروز است. قیافه یک قیافه کاملاً خاصی شده است. گفتم: چه شده است؟ تو که دیروز این‌طوری می‌گفتی. گفت: بله من درباره



ویژه‌نامه شیخ‌الفقها | ۱۳

صحبت‌هایی که شما دیروز با من کردید، فکر کردم و دیدم که حق با شماست و این‌ها در من اثر کرده است.

لذا ایشان به مسئله تبلیغ اهمیت بسیاری می‌دادند و همیشه به آقایان طلاب توصیه می‌کردند. در ایام تبلیغی وقتی به تبلیغ می‌روید، چه مطالبی را بگویید، چه موضوعاتی را مطرح کنید، ثواب تبلیغ چقدر زیاد است. برای آن‌ها توضیح می‌دادند که انگیزه طلاب عزیز ما برای رفتن به تبلیغ بیشتر شود.

▣ **آیا ایشان سفرهای تبلیغی خارج از کشور هم داشتند؟**

● بله ایشان چند سفر خارجی داشتند. گویا دومرتبه به انگلستان رفته بودند. هر دو بار در مجمع جهانی اسلامی لندن که آیت‌الله‌العظمی سید محمدرضا گلپایگانی ^{رحمه‌الله} تأسیس کردند، سخنرانی می‌کردند و افراد مختلف از دانشمندان و دانشجویان و اساتید خدمت ایشان می‌آمدند. شنیده بودند که یک شخصیت این‌چنینی وارد آن مجمع شده است. خدمت ایشان می‌آمدند، سؤال می‌کردند و مطلب می‌نوشتند. همان‌جا که بودند، کتابی به‌نام «ندای اسلام از اروپا» را نوشتند.

تألیف کتاب «نیایش در عرفات» در بیمارستان

در یکی از سفرهایی که به لندن تشریف برده بودند، ایشان بیمار شده بودند و در بیمارستان بودند. می‌گفتند: تقریباً چندروز از دهه محرم در بیمارستان بودم و از شرکت در مجالس عزای سیدالشهدا ^{علیه‌السلام} محروم شدم. می‌خواستم عرض ادبی به حضرت سیدالشهدا ^{علیه‌السلام} داشته باشم و خیلی غصه خوردم که چرا نتوانستم، در مجالس شرکت کنم. گفتند: مفتاح را گرفتم و دعای عرفه آقا امام حسین ^{علیه‌السلام} را در همان بیمارستان شرح دادم که به‌نام «نیایش در عرفات» بارها چاپ شده است. اگر ملاحظه بفرمایید خیلی کتاب ارزنده‌ای است و معانی و مفاهیم بلندی دارد. ایشان این کتاب را در بیمارستان نوشتند.

یک سفری هم به هندوستان داشتند. آن سفر را از طرف مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی رفته بودند که با آقا‌زاده ایشان، مرحوم حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای حاج سیدمهدی گلپایگانی و عده‌ای از علمای قم بودند. آن سفر هم خیلی سفر مؤثری برای ایشان بود. جمعیت زیادی از شیعیان و مسلمانان خدمت ایشان و به استقبال ایشان آمده بودند. این گروهی که از قم از طرف مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رفته بودند، با بزرگان و دانشمندان آنجا در ارتباط بودند و دیدارهایی داشتند. از کتابخانه‌های آنجا بازدید می‌کردند. می‌گفتند: به یکی از کتابخانه‌های مهم آنجا رفتم و صبح تا غروب در آنجا بودم. بعد به دیگران گفتم: علم اینجاست، ما کجا رفته‌ایم! **انس کتابت**

اصلاً یکی از امتیازات مهمی که ایشان داشتند، انس ایشان با کتاب بود. هیچ‌گاه ما ندیدیم که ایشان اگر کاری نداشته باشند، درجایی نشسته باشند، کتاب در دستشان نباشد. همین اتفاقی که ما در خدمت شما هستیم، اتفاق ایشان بود؛ البته کتابخانه جداگانه‌ای در بالاست. ایشان همیشه مشغول مطالعه بودند. حتی این اواخر عمر که سنی از ایشان گذشته بود، گاهی اوقات من شب در خدمت ایشان بودم. ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب از خواب بیدار می‌شدند و کتاب مطالعه می‌کردند. ایشان علاقه زیادی به کتاب داشتند و به فرزندان و نوادگان‌شان توصیه می‌کردند که همیشه کتاب بخوانید و مطالعه کنید.

یکی از خصوصیات زندگی ایشان این بود که اگر می‌دیدند، مؤلفی کتابی نوشته و کتاب خوبی بود، یا می‌گفتند که به اینجا بیاید که خدمت خود ایشان می‌رسیدند و ایشان را تشویق و تعریف و تمجید می‌کردند و گاهی اوقات کمک مالی به او می‌کردند و یا مثلاً اگر در قم نبود، با ایشان تماس می‌گرفتند و از او تشکر می‌کردند که چنین کتابی را نوشته است.

تقریباً یک ماه قبل از رحلت ایشان مجله‌ای به‌نام نقد بهایی‌گری منتشرشده بود. در آن مجله مقاله‌ای بود که وقتی آن خواندند، خیلی ناراحت شدند. دیدند که این مقاله تقریباً به‌نحوی نوشته شده که به میزبای شیرازی ^{رحمه‌الله} توهین شده است. حالا آن شخص نویسنده به‌خیال خودش می‌خواسته، از ایشان دفاع کند؛ ولی به‌نحوی بود که اگر اشخاص ماهر می‌خواندند، توهین به ایشان بود. گفتند که با مدیر مسئول مجله تماس بگیرید، با نویسنده مقاله صحبت کنید که چرا این‌طور نوشته است. آن‌ها هم قبول کردند و خیلی اظهار تأسف کردند و عذرخواهی کردند که مقصود ما این نبود. خیلی‌ها این مجله را خوانده، دیده و رد شده بودند؛ اما ایشان احساس مسئولیت می‌کنند و پیگیری می‌کنند. آن‌هم در سن ۱۰۳ سالگی و یک ماه قبل از رحلت ایشان.

ایشان احساس مسئولیت می‌کردند، اگر یک هجمه‌ای به دین و مبانی امام و معارف دینی ما می‌شد، فوراً وارد صحنه می‌شدند و واکنش نشان می‌دادند. این‌طور نبود که بگویند: مهم نیست، رهاپیش کنیم. نه این‌طور نبودند. برخی ارگان‌ها گاهی اوقات می‌خواستند، کن‌گروه‌ای برای افرادی که مخالف تشیع بودند؛ ولی معروف به عارف شده بودند، برگزار کنند؛ اما ایشان جلوگیری می‌کردند و می‌فرمودند: «در مملکت اسلامی ما نباید برای این اشخاص کنگره برگزار شود». عرض می‌کنم که یک شخصیت خاصی بودند. «لَا تَأْخُذْ فِي اللَّهِ لَوْفَةٌ لَّاهِمَ». گاهی اوقات خود من نسبت به مطلبی که ایشان نوشته بودند، می‌گفتم: آقا! صلاح نیست این مطلب منتشر شود. الان منتشر نکنید و بگذارید سر فرصت ما به‌نحو دیگری وارد شویم. می‌فرمودند: نه باید منتشر شود. من وظیفه شرعی خودم را باید انجام دهم. حالا هرکسی خوشش بیاید و یا بدش بیاید. ممکن است به من توهین کنند؛ ولی من وظیفه‌ام را برای خدا انجام می‌دهم.

ایشان از ابتدا به فکر این نبودند که خودشان را مطرح کنند. بارها می‌گفتند: من برای مرجعیت خودم یک‌قدم برنداشتم که وارد شوم و تمهید مقدمه کنم که مثلاً مرجع شوم. می‌گفتند: از زمانی که خدمت آیت‌الله بروجردی ^{رحمه‌الله} بودم، همه چیز برای من فراهم بود که از ایشان اجازه اجتهاد بگیرم. اصلاً به دنبال این مطالب نبودم.

یک‌بار می‌گفتند: اگر پشت منزل من بنویسند که ایشان برای مرجعیت صلاحیت ندارد. من می‌گویم که پاک نکنید! من خوشحال می‌شوم. وقتی یک عده از من تقلید نکنند، مسئولیت من کمتر می‌شود؛ اما اگر بگویند که فلاّنی مقلد شما شده است، ناراحت می‌شدم و می‌گفتم که مسئولیت‌م سنگین‌تر است. این چنین بودند. گاهی اوقات می‌گفتند که نام شما را در فلان همایش برده‌اند. می‌گفتند: کاش نام من را نمی‌بردند، برای چه گفتند؟ چنین حالتی داشتند.